

لا علاجی و جمعی از جانب ارباب نیز جمع شد و بود  
 میر حسنکی مازندران تا بسربیک تبریزی رسید  
 شیخ الدین عوب ملا فاضل شیرازی میر صاحب  
 استرآبادی رب العرشان افغان خواجه مجمل کشمیری  
 طردامی کیدانی شلاق بیات توردانی شیخ و نجیب  
 و کهنی آقا در شتای صفهانی استاد و هنرمند فر  
 میان کالی هندوستانی دوده عبد الحیرو  
 میرزا بو الهوسن هندوستانی دیوش بیات  
 یزدی حافظ حقیر اللدلاهوری درویش قلندر آرد  
 خواجه حمیر الدین سراسانی رئیس احمق مردم  
 پهلوانی حقیر بنکاشی نج بلزاق

- قزلباش شیخ سنی جامی شیره بیگ سمرقند  
 نصر اللہ طوسی مغرور و اس را چہوت جملہ این  
 این عزیزان در رکاب تمون انساب عشق سباز  
 بکستان ہتہاہ حسن رسیدند آبیاست  
 تعالی اللہ عجایب بارگاہی مگر تا باغ رضوان  
 کو چہ را ہی برہمن سبہ میگردوشن بامید غلط  
 شد شمشیر ایوان بجز شید مکرار، سرود نتر  
 چرخ انجا نہادہ عینک از بہر تماشا زسیرش  
 طاق شد طاقت از حجاب کہ جفت طاقت  
 برد بود مخراب درود یور قصر خلد آئین نجات  
 زار فائوس بلورین گلستان کرد جار در جہان  
 گت

تنگ چو باغ آرزو بشکفته صدر نک تنگ  
 غنچه‌های دل که شد باز بر جا غنچه شد کل غنچه شد باز  
 درخشش کل بفرق اوج میزد ز بر برکشش انا  
 الحق موج میزد چه می سبخی به نخل قدیارش  
 بچو بیها کمزور دست بارش ز عذاب لب و لاله  
 نار پستان تیغ غضب و سیب ز نخلدان مگر  
 شعله لوار نخلش کسی چید که آب لندروان بوشه  
 کردید عدم بر عهد لبانش نفس بود ز شوش  
 بیضه بلبل حسن بود ز آب جدولی کین باغ  
 رسته خضر از آب حیوان دست شسته خوی  
 خلیفت ز جوشش آب کوثر ز غم چید بر خود آب کوثر

نمی فبضی بآب زندگی او ز سطر موج خط بندگی و  
 بجوشد روح از فواره او دل شد آب از نظاره او  
 ز رشک او در آتش شعله طور کریبان در میان  
 کردن جور زمین آن نه خاکت این جهان است  
 تفاوت از زمین تا آسمان است اگر زمین تکان  
 آدم داشت خلقت نمی بودی منجاکش هیچ جا  
 الحاصل در مجلس بهشت کاین و خانه سعادت  
 آینه در آتش زیت بساط نشاط و عشرت  
 کسره ناز بانس سغنا در کتیه کابنار و نیم آورد  
 عشق بر بند محمل بیخوابی چون سخن دلنشین بر کسی  
 نشسته و آه حسرت از دل همچو غوغای جزیر  
 بر است

پر خوراست بانوهای مهمان نواز که از جانب  
 حسن مجلس آرا بودند کمال دلنوازی و خاطر داری  
 نظام و نسق محفل می نمودند ناز پرور خانم عمزه و در  
 خاتون عشوه و زیور بانوار آرایش و زیور روح فرا  
 خوشبوی و پی پی مستی کجراتی و آغا سر  
 اصغرافی و درایه ککانه کشمیری و غازه بابامی مر  
 پیاله خمیازه وصال را بشارت شهادت لب لب  
 ساخته بعضی نوشتا پند و از چشم پر خمار مشوقی عام  
 مرشار باوه مدبوشتی یکدیگر در پیش راه برده که  
 حریت بوسه می پشانیدند تا شامی مستی  
 نظار کبان را از باوه زیاده میکرد که بستون

ریحق مخموم ختامه من مسکات ازین قبیل است مره  
 غناب لب و نارنج غنغنب و سبب رنخندان و انا  
 پشان کام از زور را چاشنی حیات می بخشد فایده  
 کثیره لا مقطوعه و لا ممنوعه را این تاویل است مصداق  
 غمزه و معنی عشوه از دو تار نگاه و طنبور کاسه چشم که مدتی  
 کوشمال بجز دیده بود و در شبستار ناز کوک نمود  
 از هر گوشه نغمه دیدار یعنی دور از مخالفت بر طبع را  
 پرده در آن مقام خاص از بزرگت و کوچکت نگاه  
 میساخت و بانگستان بسته کنار بقانون عشاق  
 نوزدی را ساز کرده بنویسند و آن مشرق را  
 که زیر بار نقش و نیم ثقیل غم و الم چون حکایت تمام

شده بودند از دایره محبت حیرت زدگان خارج  
 نموده باینکس دلبری و بسا رنگ مشغولی لودخت  
 ز غم مر با یغزل بود بیت کار روی و نغمه و بار  
 به پیشید دیوانه دلان جوشن بهار است به پیشید  
 آن حسن و ادانیکه نهان است نغمه پدید آمد  
 از نقش و نگار است به پیشید تا چند بگوئید که ما  
 حسن ندیم شب که شب بوس و کنار است به پیشید  
 چون بوی گل از دین نهان گشت و لیکن هر یک  
 کمالی آینه دارد است به پیشید یارب چه در این سخت  
 بجائی که شد آدم زین کرد نمایان چه سوار است به پیشید  
 عالی پس قلب زد که میر محبت نقد سخن را چه

عیار است پینید سفیرچی لذت خوان  
 الوان نعمت بنوعی آراست که رسم حسرت از  
 جهان برخواست چو نقش هوس خوان آراسته  
 مهتا درو، سرپه و نخواست اگر سخن بوش  
 آشنای رقم کرد و پی سخن قلم مغز قلم کرد و خوان  
 سالار آشته نامت پروردگان جمع را صلا  
 که لکم فیها ماشتی انفسکم و لکم ما تدعون شیلا  
 رغبت و ظیفه خواران که سنی را ندا مس کرد  
 کلوا و اشربوا یسئاً بما کنتم تعملون سخت بنان بیا  
 رسید که کمال خویش قوم موسی را در تبدل خط  
 عذریست و کس و از رشک سیاه در نه آیش



خال رخساره خوبان پسندی بر آتش خمیرش چون

روح بائب زندگی سرشته مصداق نور اعلی نور

آتش از غیرت لطافتش آب گشته وفار القود خویش

از حد بیان بیرون میکنی تر خوش کندم کون

مانی در چه نان چنانکه در عالم نیست بر غصه خرد

فبا دو جم غنیت این گندم از بهشت یکم غنیت

آدم تا دم اگر بود آدم غنیت کس بر سر سفره این

نان نکشد از مایه بهشت اگر خوان نکشد کس که

دوران داشته باشد این قسم هرگز بجهان نیست

دوران نکشد خورشید رعیف چون از فلک خوان

طلوع کرد آفتاب از خلت نقاب سحاب ابد

خست

قرص غیر و فیکه از افق سفینه نمایان شد ماه از غم  
 انفصال قالب تنی ساخت مرغ کباب تغییر لطمه  
 نمایشون بقلم استخوان می نگاشت کله دعوی  
 همسری با نخت بهشت داشت پلاورده سرب برنجی  
 زبان شده مضمون کریمه انما یطعمکم لوجه الله لا یرید  
 منکم جرائء ولا شکورا بکوشش حاضران پیر  
 بغرا پیر بر کی لبی کشته فلیعبد و رب ینزالت  
 الذی اطعمهم من جوع و اسمنهم من خوف بخوانند  
 و آتش ناپیچ که آب حیات و عمر خضر دار و داشت  
 خضر بر ابری مسیگر و خشک سدر من می نمود و لاف  
 سکندری میزد شکم پرستان دارا تجها و فاودا  
 که بر خیم

که بزخم کمر کسی از زبان سیر سیده پرسیه مرهم میشد  
 گشتی بانان کسکول کشتک را بحدوف چوبه بسا  
 مراد میرسانید او را فی علوا و مرتبا موصوف بنار  
 من غسل مضغی و طروف کسر که در چهار معروف  
 تخم زون منه شکر آو رزق حسا کسی که مره بر  
 برداشت وانی برمی من المشرکین خوانده شد  
 از خوردن بازداشت بر که لذت بر ایاست  
 براءة من اللد کفنه لوبه لیسیر شدگان کرده است  
 شیر بر اور رضاعی لبنا خالصا اینها پیاله است  
 پسر خوانده اهنار من لبین لم یخبر طعمه کشاوی و سنا  
 جوان بر همکنان ظا بر ساخت که معنی ان اللد

اگر تروق لمن تشاء بصیت و ذلک نبدان نعمت شتایا  
 که تروق من تشاء بغیر حساب در شان کعبت اگر چنانچه  
 استخوانی از آن مایع سرد است سرفایده که مصداق  
 اللهم ربنا انزل علينا مایعاً من السماء ملکون لنا عیب  
 الا اولنا و احسننا برزیده سایه اشراق سعادت  
 از کجاست و قوم موسی را از لذت شش اگر بهره  
 فروع لنا ربک یخرج لنا مما تمیت الارض من ثقلها  
 و مائها و فوفوها و عدسها و یصلها کفتن چرا لقصه  
 در آن محفل سور جنت ظهور که عوضها که عرض التهموا  
 و الارض بود چنان حسنی را است شد که فلک  
 نفوس بنجم جبراست اش عزیزت کردید اگر که کعبت  
 در بنجر

در زنجیر میداشت خود را دیوانه بر زمین میزد و این  
 از شادمانی زنی که چنین پیرایه یافته چندان بر پیش  
 بالید که از انبساطش اگر جهان دیگر پیدا می شد  
 مستعجب نمی آمد ساعتی که ساعت از نظر زهره و سر  
 با بنظر وقت شناسان کمال ابر مرهون با و قاتل  
 حسن مروت را و کین و مهر و وفاداری و کالت گواه  
 گردانید بعد از تعین کابین مبلغی از درم تازه سکه  
 داغ که در صندوق سیئه بچند و مقداری از نقد  
 روان اسکناس که خرد کامل عیار میزان تصور نچند  
 و پس از مقرر شدن چهار شرط شرعی یکی آنکه  
 عیبی از پنهان گناه تند بر حسن بچند که جای گناه

رخساره اظافت امارش بماند و ویم اشک انمقدار  
 کتاب دل ویر کاله سکر مهسا کید که نغمه خوشنوا  
 صرف نغمه و کسوت میکرده مانند سسم مکه  
 سفراز خود حسن چندان در رساند که آه و دل  
 رسد چهارم اسد اغرار حال دل بجای بسد  
 پس سز به شوق فاضی سده بر مسع صدق و سع  
 نشست و عقد حسن عشق چون عقد کوه رسد  
 هر دو بوسه هم رسدند و در آتشیه دل روی  
 یکدیگر دیدند نظم وصل حسن و عشق چون رسد  
 ایچدا این دورا هرگز مکن از هم جدا هیچ عاشق و  
 از جانان مباد چون بن بیچاره در حیران

الحمد لله الذي اصطفى اوم يوم بوجوه لفظي  
وزيبت الكلام ونجس نبيه وعلية محبت  
المصطفى عليه وآله الصلوات والسلام الى  
يوم القيام سبحانه القضاة ووقايق  
المهلاعة بين العباد والالانام ولبط به عطينا  
بديع الايامي وروايح الاحسان والالانام

اما بعد چون کلام معجز نظام و تصانیف و در نظام  
مرحمت و قفران پناه جنت و رضوان آرد مگاه میرزا  
نعمت خان ششی المتخلص بلحا که غواص منکرتش  
کوهر شاهوار سخن را از عمان معانی بساعتش  
ساعت استعداد کامل بر آورده و بسیرت طبع سلیم  
رای مستقیم در سلک نظام و سر کشیده و کوهی  
ساعت از شعراء معتدین و قطب السبق مفاخرت  
از فصحاء متأخرین ره بوده و درایت سخندانی و  
کلمه سنجی را با قاضی مدارج فصاحت و بلاغت  
و کلمه تصرف به برترین مقام بیگانه جالی و ملاحت  
کلام انداخته که سر شب افروز سخنان مثنوی



بخش خاطر سخن پروران و شاه پور عبا مشاید  
کلمات رنگینش ز بل و لرا مونس جان مستعدان  
کامل را نیسی دقیقه سنج و نکته وان دورین اوان  
ابکار انکار ابدار و دوشینر کان نظم و نثر سرا پرده  
ضمیر شیر بلاغت انارش در نقاب حجاب و

پرده احتجاب شود و از پیشگاه نظر طایبان  
وصال و نظار کبان بکارستان جمال محبوب مجبور

بودند لا حرم اینمعی سفی عظیم می بود و محال  
اراعه سقیمه می نمود حقیر معنی سر میرزا حمزه مازندرانی

نور مقام ایشاران لاله ابدار و در صدوا سنگینان  
مستعدان آن کوه سر شاه پور بر آمده نصیفات <sup>مغفوفه</sup> میر محمد

- اسکندرقشہ فی روضات الجنان مع ہجور در مسکن  
طبع و ارسام در آورده تا طالبان را اکت  
استفاوہ و کما علان را از آن کمالے

زیادہ حاصل آید وزین معبرا

بد عای سیر یاد ماسد کمال

ذکات فی غزہ شہر

رمضان المبارک

۱۳۳۸

مسم